

نقش رهبری انقلاب اسلامی در حفظ تمامیت ارضی ایران «درنگاهی تطبیقی به تاریخ معاصر»

حسن رحیمی (روشن)*

چکیده

نوشتار حاضر قصد دارد نقش رهبری سیاسی و چگونگی تأثیرگذاری آن را در شکست‌ها و پیروزی‌ها، مورد بررسی قرار دهد. از این رو، با سیری در تاریخ پر فراز و نشیب ایران، چهار جنگ مهم و تأثیرگذار دویست سال اخیر - ابتدا، جنگ اول ایران و روس و در آخر جنگ عراق و ایران - مورد مطالعه قرار گرفته تا ضمن مقایسه رهبری سیاسی ایران در این جنگ‌ها و نتایج حاصله از آن، به این پرسش نیز پاسخی مناسب ارائه شود که دلیل شکست‌های ایران در سه جنگ زمان قاجار و کسب نتیجه‌ای مطلوب در جنگ با عراق، چه بوده است؟

واژگان کلیدی

جنگ، امام، رهبری انقلاب اسلامی، جنگ ایران و عراق، تمامیت ارضی.

مقدمه

سال‌های جنگ ایران و عراق، دوران سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. این جنگ و نحوه پایان آن، روند هزیمت و خود باختگی ملی در برابر بیگانه - که پس از شکست‌های ایران از روسیه و انگلیس در زمان قاجار به وجود آمده بود - را تغییر داد و فصل جدیدی را به تاریخ ایران افزود. با توجه به نتایج حاصله از جنگ‌های مهم زمان قاجار (یعنی جنگ با روس و انگلیس) و جنگ با عراق، این سؤال مطرح می‌شود که مردم ایران در نبرد با عراق که از حمایت‌های فراوان خارجی و موقعیتی بهتر در برابر ایران بعد از انقلاب برخوردار بود، چگونه توانستند سرنوشت جنگ را به گونه‌ای رقم بزنند که دولت عراق بر

roushan1390@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۲۴

*. استادیار دانشگاه بوعلی سینا.

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱۰

خلاف همه دعاوی اولیه خود، مبنی بر تصرف اروندرود و جدایی خوزستان از ایران، به نقطه عزیمت خود (یعنی قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر) بازگشت و سرانجام برخلاف جنگ‌های زمان قاجار، این بار تمامیت ارضی ایران، در یک جنگ نابرابر حفظ شد؟

رهبری سیاسی، به عنوان قوه عاقله تصمیم‌گیری کشور، سیاست‌های خاصی را مدنظر دارد که مهم‌ترین آنها، دفاع نظامی در برابر تهاجم خارجی و حفظ یکپارچگی سرزمین ملی است. پاسخ سؤال مذکور (از نظر این نوشتار) به رهبری سیاسی ایران، در دو مقطع، باز می‌گردد. رهبری سیاسی ایران در قطع جنگ تحمیلی، با تأکید بر ارزش‌های دینی و تکیه بر قدرت ملی و مذهبی (بدون چشم‌داشت به حمایت خارجی) و با تقویت روحیه مردم و قوای مسلح و ...، توانست مشکلات و نارسایی‌های موجود و کمبودهای فراوان مادی را مرتفع کند و با بهره‌گیری از شورای انقلابی و بسیج مردمی، با تجربه پیروزی انقلاب اسلامی، پس از دویست سال هویت واقعی ایران و ایرانی را به جهانیان معرفی کند. این نوشتار برای محک‌زدن فرضیه خود، ابتدا بحثی نظری، در مورد نقش رهبری سیاسی در سرنوشت جنگ‌ها ارائه داده و سپس به چگونگی انطباق آن با شرایط ایران، در ابتدا و انتهای دوران نبردهایش پرداخته است.

تأثیر رهبری سیاسی در پیروزی‌ها و شکست‌ها

رهبری سیاسی، چه در یک فرد خاص عینیت یافته باشد و یا گروهی این نقش را عهده‌دار باشند، از عوامل بسیار مهم شکست یا پیروزی محسوب می‌شود. با نگاهی به تاریخ نظامی جهان، می‌توان این مسئله را به روشنی دریافت. جنگ، رابطه نزدیکی با سیاست و در نتیجه، با رهبری سیاسی دارد؛ به طوری که برخی محققان معتقدند که جنگ، ادامه سیاست است، البته با ابزاری دیگر. (باقری کیبوق، ۱۳۷۵: ۲۰) اگر همه مؤلفه‌های مادی دفاع از کشور موجود باشد، ولی رهبری ضعیف، هوسران و خودکامه به کشور حکم براند، امکان اینکه حکومت بدون امتیاز دادن به بیگانه، بتواند روی پای خود بایستد، بعید به نظر می‌رسد. سون تزو یکی از اندیشمندان چینی، معتقد است حاکم کاخ‌نشین و ناآگاه به مسائل سیاسی - نظامی، معمولاً لشکریان خود را به دشمن وامی‌گذارد و اگر سردارانی لایق هم داشته باشد، از طریق صدور فرامین غیرعقلانه، دست و پای آنها را بسته و اجازه نمی‌دهد آنها لیاقت و کاردانی خود را به نمایش بگذارند. (همان: ۲۳۱)

وجود یک رهبری سیاسی خردمند، شجاع، دوراندیش و مردم دوست، می‌تواند خلأ بسیاری از کمبودها را جبران کند. در جنگ احتمالی دو واحد سیاسی، دستگاه رهبری سیاسی هرطرف، برای پیروزی در جنگ و یا ناکام گذاشتن طرف مقابل، از دستیابی به اهدافش، با چهار متغیر اساسی روبه‌رو خواهد بود که با به‌کارگیری صحیح آنها، می‌تواند به اهداف خود نائل شود. اولین متغیر مؤثر در دفاع، ایدئولوژی است که در جوامع دارای فرهنگ‌های مختلف، می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد. گاهی ممکن است ایدئولوژی در قالب ناسیونالیسم ظاهر شود و گاهی برای جامعه‌ای خاص، بحث نژادگرایی مطرح است و گاهی نیز در قالب

آرمان‌خواهی متکی بر ادیان آسمانی، متبلور می‌شود. با وجود رهبری سیاسی مؤثر و مقتدر، ایدئولوژی در هر شکل، می‌تواند توده‌ها را به حرکت درآورد و مسائل به ظاهر ناممکن را ممکن سازد. البته قدرت ایدئولوژی مبتنی بر دین به‌ویژه دین اسلام بسیار قوی‌تر است.

تکیه بر ایدئولوژی حرکت‌ساز، الزاماً توجه به عموم جامعه را در پی خواهد داشت. به عبارت دیگر، اعلام دفاع عمومی با تکیه بر ایدئولوژی، دومین متغیر مهم است. در جنگ‌های مردمی، این فرایند از حالت حرفه‌ای و کلاسیک خارج شده و جنبه عمومی پیدا می‌کند که اکثریت مردم به انحاء مختلف در آن شرکت دارند. از دو متغیر مذکور، راهکار سومی نیز حاصل می‌شود. از آنجا که ایدئولوژی در روان ملتی با فرهنگ و تاریخ خاص شکل می‌گیرد، خود به خود ضدیگانه است و رهبران نیز معتقدند که دیگران نه می‌خواهند و نه می‌توانند منادی این عقیده باشند. از این‌رو هرگونه اتکا به بیگانه، نقض غرض خواهد بود.

سرانجام در کنار عوامل سه‌گانه مذکور و مبارزه در جبهه نظامی، جنگ دیپلماتیک هم باید در صحنه سیاسی در جریان باشد؛ زیرا اگر تحرکات سیاسی طرف مقابل نادیده گرفته شود، چه بسا نتایج مثبت دیگر متغیرها نیز بی‌اثر شود. از این جهت به موازات دفاع نظامی، دفاع سیاسی هم باید مدنظر قرار گیرد. عوامل مذکور که توس دستگاه رهبری سیاسی به کار گرفته می‌شود، باید در اعمال و رفتار خود رهبر و یا رهبران نیز نمود عینی داشته باشد؛ زیرا رفتارهای کلی و جزئی دستگاه رهبری بر نیروهای مسلح اثر مستقیم دارد. (gary, 2008: 5) اصول صحیح جنگ، توسط رهبری خردمند قابل پیاده شدن است و اگر شرایط به‌نحوی باشد که نیروی منظم کشور نتواند از عهده دفاع برآید، این رهبری سیاسی است که باید با اتکا به مردم، نوع دیگری از جنگ را سازماندهی کند. جنگی که به «جنگ مردمی» معروف است و در آن، برابری نیروها و تجهیزات، مدنظر نیست. (کرمی، ۱۳۷۷: ۵۵) اکنون با توجه به مباحث مذکور، نگاهی اجمالی به رهبری سیاسی ایران، در جنگ‌های زمان قاجار و سپس جنگ ایران و عراق خواهیم داشت.

جنگ‌های تحمیلی روسیه به ایران و دستگاه رهبری ایران

سیاست بین‌الملل، در قرون ۱۹ - ۱۸، بر محور اندیشه امپریالیسم در جریان بود و در این میان، ایران نیز به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی، مورد توجه قدرت‌های استعماری قرار گرفت. بهانه هجوم روسیه به ایران، در سال ۱۲۱۸ هجری قمری، ظاهراً بر سر گرجستان بود. سرزمینی که از زمان هخامنشیان جزئی از ایران محسوب می‌شد و امیران این ناحیه، حتی در زمان صفویه، تاج شاهی را از دست شاهان ایران دریافت می‌کردند. (وقایع نگار، ۱۳۷۴، ۲۸) پس از ضعف دولت صفویه و کم‌رنگ شدن اقتدار ایران در این ناحیه، حرکت آقامحمدخان قاجار، آخرین تکاپو برای حفظ حدود و ثغور ایران محسوب می‌شود؛ زیرا پس از آن روندی شروع شد که سرزمین وسیع ایران، مانند برفی در مقابل آفتاب، ذوب شد و تا آخر قاجاریه، تقریباً به شکل فعلی تثبیت شد. پس از کشته شدن آقامحمدخان، تجاوزات روسیه که گفته می‌شود براساس وصیت نامه (پتر کبیر) صورت

گرفت شدت یافت و الکساندر پاپویچ امپراتور روسیه، یکی از سرداران خود به نام سیسیانوف را مأمور تصرف گرجستان و نواحی شمال رود ارس کرد.

راهکار دفاعی ایران در جنگ با روسیه

دستگاه رهبری ایران، در این مقطع از هرمی تشکیل می‌شد که شاه در رأس آن و پس از او صدراعظم، ولیعهد و دیگر درباریان قرارداشتند. همه درباریان و حتی صدراعظم، خود را چاکران شاه می‌دانستند. از این رو، رهبری ایران در جنگ با روسیه و همچنین در جنگ با انگلیس، از به‌کارگیری متغیرهای مؤثر در دفاع که پیشتر به آن اشاره شد، ناتوان بود. هرچند که از لحاظ تجهیزات و نیروها، اختلاف فاحشی بین هر دو طرف وجود نداشت و در بعضی موارد (خصوصاً در جنگ با انگلیس) از لحاظ تجهیزات و نفرات، ایران برتری داشت؛ دستگاه رهبری ایران نتوانست از موقعیت برتر ایدئولوژی مذهبی و ظرفیت اعلام جهاد توسط علما علیه روس‌ها استفاده کند. با بررسی عدم تحقق تکیه بر ایدئولوژی دینی (که زمینه آن نیز فراهم بود)، در می‌یابیم که دستگاه رهبری ایران در به‌کارگیری ایدئولوژی‌های رقیب نیز ناتوان بوده است. چنان‌که پیشتر گفته شد، اصول و متغیرهای یاد شده با هم ارتباط منطقی دارند. از این رو، وقتی ایدئولوژی مؤثر و تحرک انگیز به کار گرفته نشد، دفاع نیز عمومیت نیافت. در نتیجه، بسیج عمومی به جز مقاطع خاص - که از آن نیز استفاده نشد - شکل نگرفت.

مهم‌ترین راهکار دفاعی ایران - که از اصل اشتباه بود - تکیه بر نیروهای خارجی است. دربار ایران در این جنگ‌ها چشم‌پاری به فرانسه و انگلیس دوخته بود. در سال‌های نخست جنگ، به پیشنهاد عباس میرزای ولیعهد (وقایع نگار، ۱۳۷۴: ۲۸) اتحاد با فرانسه واقع شد. اما رهبری ایران در مقابله با تحرکات سیاسی، ضعف بی‌حد و حصری از خود نشان داد که می‌توان گفت دلیل شکست ایران همین نقطه بود. بر اثر ضعف دیپلماسی ایران، معاهده بین دو کشور ایران و فرانسه، معروف به «فین کنشتاین»، به نفع ایران تنظیم نشد و شاه، بی‌خبرتر از مذاکره‌کنندگان، بدون توجه به مفاد معاهده، آن را امضا کرد. پس از معاهده «تیلیست» و پشت کردن فرانسه به ایران، رهبری ایران به انگلیس روی آورد، اما از این اتحاد نیز نفعی حاصل نشد؛ بلکه به عامل مهم شکست ایران تبدیل شد. بنابراین، ایران در این جنگ‌ها بیش از آنکه به قدرت ملی و عقیدتی مردم ایران تکیه کند، به نیروهای فرا مرزی تکیه کرد. از این رو نتیجه هر سه جنگ، به شکست سیاسی، اقتصادی، روانی و نیز به جدایی اراضی وسیعی از شمال و شرق کشور منتهی شد.

توان رزمی ایرانیان، در جنگ با روسیه

در صحنه نبرد ده ساله ایران و روسیه، بارها شاهد پیروزی ایرانیان هستیم. توضیح این نکته لازم است که از لحاظ تعداد نیروها و نوع سلاح و مهمات به کار رفته در جنگ، تفاوت فاحشی بین قوای دو طرف وجود نداشت. سلاح اصلی هنوز شمشیر و نیزه بود که در کنار آن تفنگ‌های فتیله‌ای نیز به کار گرفته می‌شد. این

نوع سلاح، به تعداد زیاد، توسط فرانسه در اختیار ایران قرار گرفت. توپخانه ایران توسط «ژنرال گاردان» و مهندسین همراه او تجهیز شد. در نتیجه، توپخانه سبک و قابل تحرکی برای ایران تدارک دیده شد که در سراسر آسیا نظیر نداشت. (همان) مشکل اساسی در نحوه هدایت و رهبری جنگ بود که پیروزی‌های درخشان ایرانیان را بی‌اثر می‌کرد. در مقاطع مختلف که پیروزی حاصل می‌شد، شاه ایران کار را تمام شده تلقی می‌کرد و فارغ از هرگونه حزم و احتیاط، نیروها را مرخص کرده و خود به پایتخت باز می‌گشت؛ بدون اینکه با طرف مقابل خود به توافق مشخص رسیده و یا برنامه‌ای برای مقابله با تهاجم مجدد، داشته باشد.

پس از پیروزی‌های اولیه روس‌ها، در مناطق قراباغ و گنجه، قوای اعزامی ایران توانست تا ماه ربیع‌الاول همان سال (۱۲۱۸ هـ ق) ارتش روس را تا نزدیکی تفلیس عقب براند. (قوزانلو، ۱۳۱۵: ۹۸) اما برخلاف اصول نظامی، از تعقیب قوای روس و پیش‌روی به سوی گرجستان خودداری شد و حکام یاغی قراباغ که هم‌دست روس‌ها شده بودند، مجدداً به سمت سابق ابقا شدند. خالی کردن مناطق تصرف شده، در فصل زمستان همان سال، به گمان اینکه دشمن شکست خورده، باعث شد که عوامل روسیه حکام شهرهای شوش و ایروان را فریب داده و آنها را با خود همراه کنند. (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶: ۸) بنابراین، مناطقی که با جان‌فشانی فراوان آزاد شده بودند، بدون جنگ به دست روس‌ها افتادند.

نیروهای دولتی ایران، پس از سپری کردن خواب زمستانی شاه و شنیدن خبر سقوط مجدد شهرهای قفقاز، به طرف آذربایجان حرکت کردند. در این مرحله نیز پیروزی با ایرانیان بود. آنها توانستند «ایروان» را از دست روس‌ها و خائنان محلی آزاد کنند و در یکی از جنگ‌های سهمگین، در اطراف باکو، روسیه را شکست داده و عقب برانند. در این نبرد سیسیانوف فرمانده کل نیروهای روسی، در قفقاز کشته شد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶: ۱۲۵) اما رهبری سیاسی ایران مجدداً اشتباهات گذشته را تکرار کرد و پس از عقب راندن نیروهای روسی در جنگ باکو، قسمت اعظم سپاه را مرخص کرد و به رغم مخالفت عباس میرزا، به پایتخت بازگشت. با خالی شدن منطقه از قوای ایرانی، مجدداً روس‌ها به فریب حکام محلی پرداختند و از طرفی با ایجاد آشوب از طریق آرامنه، شهرهای باکو، دربند، سالیان و شیروان را تصاحب کردند؛ به‌نحوی که حاکم ایروان به عباس میرزا نوشت قادر به حفظ شهر نیست. (وقایع نگار، ۱۳۷۴: ۱۵۵)

این موقعیت با اتحاد ایران و فرانسه و تقویت نظامی سپاه ایران و همچنین همزمانی درگیری روسیه با ایران و جبهه‌های فرانسه و عثمانی مصادف شد. روسیه که بارها این مناطق را بدون جنگ گرفته و با جنگ از دست داده بود، این بار مجبور شد بدون خونریزی این مناطق را تخلیه کند؛ زیرا بر اثر جنگ در سه جبهه، فشار زیادی را متحمل می‌شد. لیکن رهبران ایران، با اغوای چند تن از درباریان، از اعزام نیرو به مناطق تخلیه شده خودداری کردند. منطق پیشنهاد دهندگان، از جمله وزیر خارجه، میرزا ابوالحسن خان شیرازی - که وقایع نگار او را عامل روسیه می‌داند - این بود که شاید با این عمل، دولت روسیه خوشحال شده و آن را به

حساب حسن نیت ایران بگذارد و امتیاز بیشتری به ایران بدهد. (وقایع نگار، ۱۳۷۴: ۱۴۹) با این دلیل بی‌خردانه، شاه ایران نیز اغوا شد و به مخالفت عباس میرزا هم توجهی نکرد. او نیز به دلیل نشدن حمایت مالی نتوانست شهرهای تخلیه شده را تقویت کند و فقط در حد توان و اختیار، به تقویت ایروان و نخجوان مشغول شد. روس‌ها نیز با فراغت از جنگ با ناپلئون - در حالی که رهبری ایران همچنان به عقب‌نشینی بیشتر روس‌ها از گرجستان امیدوار بود - به شهرهای قفقاز روی آوردند و پس از پشت سر گذاشتن شهرهای بی‌دفاع، در ایروان با اولین خط دفاعی ایران مواجه شدند. (شمیم، ۱۳۷۵: ۶۷)

سرانجام، رهبری سیاسی ایران ناامید از فرانسه، به انگلیس روی آورد؛ اما انگلیس نیز همچون فرانسه در سال ۱۲۲۷، با روسیه از در صلح وارد شد و با دستور احضار افسران انگلیسی، سفیر این کشور، شاه ایران را تحت فشار قرار داد تا صلح با روسیه را بپذیرد.

ضعف رهبری سیاسی ایران و پذیرش معاهده آتش بس «گلستان»

سرانجام بی‌تدبیری رهبری سیاسی ایران در اداره جنگ، ناتوانی در تشخیص اهداف دول خارجی از اتحادها و ائتلاف‌ها، توصیه مداوم سفیر انگلیس برای صلح با روسیه، ضعف درباریان و نیروهای مسلح به دلیل ضعف در رهبری سیاسی کشور و صلح عثمانی و فرانسه با روسیه، باعث شد که سپاه ایران از یک نیروی محدود روسی (در منطقه اصلاندوز) شکست بخورد. با این شکست - که به راحتی قابل جبران بود - روحیه دربار ایران چنان تضعیف شد که بسپج عمومی و تجمع سپاه هفتاد هزار نفری هم نتوانست آن را تقویت کند و سرانجام ایران آتش‌بس را پذیرفت و معاهده گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ بین دو کشور به امضا رسید. این معاهده که اولین معاهده ذلت‌بار تاریخ ایران بود، زمینه جنگ بعدی را فراهم کرد. طبق این معاهده، تمام زمین‌های ماورای رود ارس (به جز نخجوان و ایروان) به روسیه داده شد.

ماده چهارم این معاهده، حمایت روسیه از ولیعهدشاه (یکی از فرزندان وی) را تضمین می‌کرد. در واقع این ماده دست روسیه را، به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری ایران، باز می‌گذاشت. تلفات ایران و روسیه را به ترتیب ۱۵۰ هزار و ۲۰۰ هزار نفر تخمین زده‌اند. (قوزانلو، ۱۳۱۵: ۱۳)

دوره دوم جنگ‌های ایران و روس

در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس، همانند جنگ اول، پیروزی‌های عمده از آن ایران بود؛ اما نتیجه جنگ به شکست منتهی می‌شد. جنگ دوم، به رغم رشادت ایرانیان در بازپس‌گیری مناطق اشغالی و دلاوری‌های آنان به علت نומیدی ولیعهد، خست و لثامت شاه و تأکید او به اداره جنگ با مالیات آذربایجان، نداشتن برنامه‌ریزی صحیح و عدم تقویت جبهه‌ها و با فرمان عباس میرزا مبنی بر عقب‌نشینی شاهزادگان از خط مقدم، شکست را برای ایرانیان به ارمغان آورد.

در این جنگ، روحیه ایرانیان به دلیل بی‌برنامه بودن رهبری سیاسی کشور، بیش از پیش ضعیف شده بود. وقایع نگار در این مورد می‌نویسد «حسن‌خان صاری اصلان» حاکم ایروان که همیشه در جنگ‌ها فاتح بود، براساس این پیش فرض که شاه در غیبت هر ساله، جنگ را به‌تکلیف گذارده و از طرفی هم با کسب این اطلاع که عباس‌میرزا بر اثر کمبود آذوقه منطقه را ترک کرده، با دلی مملو از کدورت و پس از سه روز مقاومت، در شب سوم شهر را ترک کرد. (وقایع نگار، ۱۳۷۴: ۲۶۶)

سرانجام، روس‌ها با یک نیروی پنج هزار نفره تبریز را تسخیر کردند و علاوه بر تثبیت مواد مندرج در معاهده گلستان، نخجوان و ایروان را نیز از ایران جدا کرده و مبلغ ده کرویر تومان (پنج میلیون تومان) غرامت جنگی را به ایران تحمیل کردند و معاهده ترکمانچای را وضع کردند. بدین ترتیب، دوره دوم جنگ‌ها، به رغم رشادتها و جوانمردی‌های سربازان ایرانی در بازپس‌گیری مناطق و عقب‌راندن روس‌ها، به علت ضعف دستگاه رهبری، به بزرگ‌ترین شکست تاریخی ایران منجر شد؛ زیرا پایان جنگ دوم و معاهده ترکمانچای، برخلاف شکست‌های سابق ایران (مغول و ...) نفوذ سیاسی - فرهنگی بیگانه را در ایران نهادینه کرد.

رهبری سیاسی ایران در این مقطع، از ناکارآمدترین حکومت‌های تاریخ ایران محسوب می‌شود. اشغال شهرهای ایران (به جز موارد آخر جنگ) با نیرنگ صورت گرفت، نه با قدرت نظامی. این رهبری سیاسی ایران بود که با بی‌کفایتی و نداشتن یک سیاست صحیح، این فرصت را به دشمن داد و در مقابل، از فرصت‌های به دست آمده همچون عقب‌نشینی روسیه از شهرهای ایران، نتوانست و یا نخواست سود ببرد. دولت قاجار از فرصت‌های دیگری، چون اعلام جهاد و شور و شوق مذهبی مردم و اعلام بسیج عمومی و جمع شدن سپاه - که روس‌ها را به تکاپو انداخته بود تا از بیم تن دادن به شکست، خسارات ادعایی خود را از ۲۰ کرویر به ۱۰ کرویر تقلیل دهند - نتوانست استفاده کند.

مرور مقدار و تعداد تجهیزات و نیروهای دوطرف در طول جنگ، برتری محسوس روسیه را نشان نمی‌دهد. سلاح‌های مورد استفاده، از لحاظ کمی و کیفی برابر بود و عمده قوای روسیه نیز در جبهه فرانسه و عثمانی به کار گرفته شده بود؛ بنابراین مشکل اصلی ایران، نبودن یک دستگاه رهبری سالم و مقتدر بود و همین عامل، نقش اساسی در شکست ایران ایفا کرد.

حمله انگلیس به جنوب ایران

بیشترین سود از جنگ ایران و روس را انگلیس از آن خود کرد؛ زیرا از طرفی روسیه به سرزمین‌های ماورای ارس راضی شده بود و از نزدیک شدن بیشتر به هند بازمانده بود و از طرفی، ایران نیز چنان ضعیف شده بود که نمی‌توانست هوس تعرض به هند را داشته باشد. بنابراین، انگلیس تا مدتی با خیال راحت به تثبیت نفوذ روزافزون خود در ایران پرداخت تا اینکه مسئله هرات پیش آمد. اختلاف بر سر هرات، در اواخر حکومت فتحعلی شاه آغاز شد و در زمان محمد شاه ادامه یافت و به رغم چند بار اعزام قوای ایران، نتیجه مشخصی

به دست نیامد. سرانجام در عهد ناصرالدین شاه، برای ناکام گذاشتن دست‌اندازی‌های امیر کابل به شهرهای شرق ایران، (هنت، ۱۳۲۷: ۵۴) در یک اقدام پیش‌گیرانه، هرات توسط نیروهای ایران فتح شد. پس از فتح هرات که سومین لشکرکشی ایران در زمان قاجار به سوی هرات محسوب می‌شد، انگلیس با اعلام اولتیماتوم به ایران، خواهان خروج بی‌قید و شرط از هرات شد. در این پیام که ایران به مداخله نظامی تهدید شده بود (همان: ۵۵) درخواست‌های غیر معقول دیگری نیز وجود داشت.

صف‌آرایی قوای ایران و انگلیس در برابر هم

با قطعی شدن جنگ بین دو کشور، تقویت نیروهای ایران در جنوب آغاز شد. میرزا محمدخان قاجار، معروف به «کشیکچی باشی» به فرماندهی کل نیروهای ایرانی مستقر در جنوب منصوب شد و در همین راستا، با اعزام نیروی زیادی به بوشهر همراه با ۶۵ عراده توپ سنگین، نیروی دفاعی شهر تقویت گردید. نیرویی با استعداد هفت هزار نفر نیز در برازجان، به عنوان احتیاط نیروهای بوشهر، استقرار یافتند. خرمشهر با ۱۳ هزار نفر و ۳۰ عراده توپ تقویت شد (داد، ۱۳۷۳: ۲۶) و نیروهای دیگری در شوشتر، اهواز و کرمانشاه مستقر شدند. نیروهای انگلیسی، در ماه نوامبر ۱۸۵۶، از بنادر هند (مستعمره انگلیس) عازم جنوب ایران شدند. کل نیروهای انگلیسی که طی دو مرحله در بوشهر پیاده شده و سپس اقدام به اشغال برازجان، خرمشهر و اهواز کردند کمتر از ده هزار نفر بود و بیشتر شامل نیروهای مستقر در هند می‌شدند؛ به‌طوری که پس از خروج آنها از هند و هجوم به ایران شورش مردمی در هند آغاز شد.

نیروهای انگلیسی - در حالی که نصف قوای ایران در بوشهر بودند و به رغم مقاومت مردمی تنگستان - بوشهر را با کم‌ترین تلفات و بدون مقاومت جدی نیروهای دولتی تصرف کردند. بنابراین، همه ذخایر ایران، به همراه ۶۵ عراده توپ، به دست انگلیسی‌ها افتاد. فرمانده نظامی شهر و حاکم بوشهر شمشیر خود را به نشانه تسلیم تحویل افسر انگلیسی داد. (فراشبندی، ۱۳۷۳: ۱۴۰) پس از مدتی نسبتاً طولانی، لشکر دوم انگلیس در بوشهر پیاده شد. در این مدت نیروهای ایرانی مستقر در برازجان هیچ عکس‌العملی نشان ندادند. مرحله دوم عملیات نظامی انگلیس با حمله به برازجان آغاز شد و ۴۸۰۰ سرباز انگلیسی پس از چهار شبانه روز راهپیمایی، در زیر باران شدید، خود را به برازجان رسانده و در محلی به نام «خوشاب» نیروی ایران را تار و مار کردند؛ درحالی که از لحاظ تعداد نفرات، ایرانیان تقریباً دو برابر و از لحاظ تجهیزات هر دو نیرو دارای ۹ عراده توپ بودند. پس از این شکست، قوای برازجان همچنان تقویت شد به‌نحوی که تعداد آن به ۲۴ هزار نفر رسید؛ (همان) اما هیچ اقدامی علیه انگلیس در بوشهر انجام نداد.

انگلیس با خیال راحت و بدون بیم از نیروی ایرانی مستقر در برازجان، تعداد کمی از نیروها را در بوشهر باقی گذاشت و از راه دریا به طرف خرمشهر حرکت کرد. فاجعه بوشهر در خرمشهر تکرار شد و نیروهای ۱۳ هزار نفری ایران، به فرماندهی خانلرمیرزا - عموی ناصرالدین شاه - پس از ۲ ساعت درگیری درحالی که

هیچ دلیلی برای شکست ایران دیده نمی‌شد و همگی مشغول جنگ بودند، به محض پیاده شدن تعداد کمی از سربازان انگلیسی در شمال خرمشهر، به سبب صدور فرمان عقب‌نشینی، همه تجهیزات حتی زخمی‌ها را به جا گذاشتند و به طرف اهواز فرار کردند. (کسروی، ۱۳۲۶: ۱۴۳)

کسروی، این فرار را یکی از رسوایی‌های تاریخ ایران می‌داند و علت اصلی شکست را ضعف فرماندهی ایران بیان می‌کند؛ زیرا از لحاظ تجهیزات، ایرانیان دانش و آزمایش روز را (برای دفاع)، به کار گرفته بودند. (همان: ۱۴۰) فرماندهی نیروهای انگلیسی که از این گنج بی‌رنج بسیار خوشحال بود، ۳۰۰ سرباز انگلیسی را با سه فروند کشتی کوچک به تعقیب نیروی ۱۳ هزار نفری ایران فرستاد. این نیرو پس از مدتی از راه کارون به اهواز رسید و بدون هیچ مشکلی به طرف شهر پیشروی کرد. (داد، ۱۳۷۳: ۱۴۰) سربازان ایرانی به محض مواجه شدن با سربازان انگلیسی، شهر را ترک کرده و راه شوشتر را در پیش گرفتند. حاکم اهواز نیز با عجله خود را تسلیم کرد؛ (کلی، ۱۳۷۳: ۱۷۷) در حالی که نیروهای ایرانی ۴۰ - ۵۰ برابر انگلیسی‌ها بودند!

مشکلات انگلیس در جنگ با ایران

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، اکثر نیروهای انگلیسی مستقر در هند، به جنوب ایران اعزام شده بودند. مردم هند که از استعمارگری انگلیس به جان آمده بودند، به طوری خود جوش، شورش بزرگی علیه حضور انگلیس تدارک دیدند. فاتح هرات، ضمن ارسال فتح نامه اعلام کرد «در هند شورش عظیم برپا شده، هرچه بخواهید انگلیس خواهد پذیرفت، بیدار باشید و مفت نبازید» (فرشبندی، ۱۳۷۳: ۲۴۰) و اجازه خواست تا برای فشار بیشتر به انگلیس، از هرات به طرف قندهار و هند پیشروی کند، اما دربار ایران نپذیرفت. این پیشنهادات می‌توانست سازنده باشد، زیرا قوای ایران در جنوب، چند برابر قوای انگلیس بود و در شرق، ایران فاتح هرات محسوب می‌شد؛ بنابراین قدرت حرکت به طرف هند را نیز داشت.

هند در شورش مردم علیه انگلیس می‌سوخت و از طرفی، اعزام قوای مؤثر از خاک انگلیس، برای جنگ همزمان با ایران و مقابله با شورش هند، حداقل در مدت کوتاه، غیر ممکن بود و اگر نیروی انگلیسی، مدتی در جنوب ایران معطل نگاه داشته می‌شد (به رغم آن شکست‌های شرم‌آور) و معاهده پاریس امضا نمی‌شد، مردم هند به تسلط انگلیس پایان می‌دادند. حال می‌توان گفت اگر رهبری سیاسی ایران لایق بود و با آن نیروها و امکانات در جنوب، انگلیسی‌ها را شکست می‌داد و از هرات نیز به طرف هند پیشروی می‌کرد، همراه با شورش مردم هند، چه وضعیتی پیش می‌آمد؟ طی مباحثی که بعد از معاهده پاریس در پارلمان انگلیس انجام شد، مقامات انگلیس اذعان داشتند: «ما باید خوشحال باشیم که موفق به برقراری صلح با ایران شده‌ایم؛ زیرا نمی‌توانستیم جنگ را ادامه دهیم.» (کلی، ۱۳۷۳: ۱۶۸)

سرانجام معاهده پاریس، در چهارم مارس ۱۸۵۷، به امضای دو طرف رسید و ایران علاوه بر چشم‌پوشی از افغانستان، امتیازات تجاری و و سیاسی فراوانی به انگلیس بخشید. اگر پذیرفتنی باشد که ایرانیان در بوشهر

غافل گیر شدند (که چنین نبود)، نمی توان پذیرفت که در برازجان، خرمشهر و اهواز نیز غافل گیر شده باشند. مشکلات موجود در صحنه سیاسی کشور، چنان تأثیر غمباری بر صحنه نظامی داشت که چند برابری نیروهای ایران و رشادت دلیران تنگستانی، هیچ یک نتوانست در روند جنگ تأثیر داشته باشد و نیروهای ایرانی، به رغم برتری نسبی بر نیروهای انگلیسی، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

با امضای معاهده پاریس، انگلیس با اظهار خرسندی از برقراری صلح با ایران و معطل نماندن قوایش در ایران، نیروهای خود را فراخواند و به سرکوبی شورش مردم هند پرداخت. مسئول اصلی شکست ایران در این جنگ، همانند جنگ های ایران و روس، رهبری سیاسی بود؛ زیرا زیرکی و باهوشی، پیش بینی اهداف طرف های مذاکره کننده، ایجاد روحیه سلحشوری و وطن پرستی در نیروهای مسلح نوع نگاه حکومت به مردم و تأثیر آن در دفاع، گزینش فرماندهان لایق، استفاده از فرصت های به دست آمده و ... اموری نیستند که به قدرت نظامی کشور دیگر بستگی داشته باشند.

در سه جنگ پیشین، گفته شد که این موارد در رهبری سیاسی ایران دیده نمی شود. بنابراین عامل اصلی شکست، پیش از اینکه قدرت نظامی خارجی باشد، ضعف رهبری سیاسی است. ذکر این نکات برای رد نقش فن آوری و قدرت نظامی نیست، بلکه با فرض برتری فن آوری طرف مقابل، این تحول و پیشرفت را نیز انسان ها به وجود آورده اند. چرا ایران باید عقب مانده می شد، با وجودی که در این جنگ ها، برتری محسوس تجهیزات و نفرات، در طرف های مقابل ایران دیده نمی شود؟

نتایج جنگ های ایران با روس و انگلیس

وقوع سه جنگ در زمان قاجار، علاوه بر اینکه سلسله نتایجی را در پی داشتند، در درون خود نیز گذشته از تقدم و تأخر زمانی، زنجیروار به هم مرتبط بودند. به این معنی که شکست در جنگ اول با روسیه و معاهده گلستان، ریشه شکست در جنگ دوم و معاهده ترکمانچای شد و هر دو، مقدمه شکست در جنگ با انگلیس را فراهم آوردند. اما گذشته از ارتباط طولی این جنگ ها، مجموع آنها اثرات سیاسی، اقتصادی و روانی زیادی بر جامعه ایران به جا گذاشتند و در واقع، فصل جدیدی در تاریخ ایران گشودند که در آن، ایران اسماً مستقل، اما رسماً مستعمره به تمام معنا بود. این روند تا پایان دوره حکمرانی قاجاریه ادامه داشت و پس از آن هم به صورت دیگری تا انقلاب اسلامی تداوم یافت. در حقیقت، تهاجم روس ها به گرجستان آغاز این روند تاریخی و دفع تهاجم عراق، (به عنوان مرحله تکامل انقلاب اسلامی) پایان آن محسوب می شود.

از نتایج جنگ های روس و انگلیس با ایران این بود که سفارتخانه های بیگانه در صحنه سیاست ایران فعال شدند. تعیین ولیعهد ایران، باید با صلاح دید روسیه صورت می گرفت و از آن پس، بین روس و انگلیس مسابقه کسب امتیاز در ایران آغاز شد. دخالت روسیه و انگلیس، نه تنها در حد عزل و نصب وزیران و سیاست گذاری و ... بود، بلکه در خصوصی ترین مسائل خانوادگی دربار نیز دخالت می کردند. از لحاظ اقتصادی،

علاوه بر کوتاه شدن دست ایران از سرزمین‌های وسیع خود (در شرق و شمال)، از حق کشتیرانی در دریای مازندران نیز محروم شد. معاهدات تجاری الحاقی به معاهدات سیاسی ترکمانچای و پاریس، حاکمیت ایران به گمرکات را نیز محدود می‌کرد. نیکی کدی در این باره می‌نویسد:

ایران تحت حکومت قاجار، به طور فزاینده‌ای تحت نفوذ اقتصادی غرب، به خصوص روسیه و انگلیس قرار داشت؛ بنابراین، با سیاست‌های اقتصادی خاص و عوارض گمرکی زیاد کالاهای ایرانی و عوارض اندک کالاهای غربی، قدرت رقابت از کالاهای ایرانی گرفته شد. (burke, 1988: 299)

اثرات این شکست‌ها را می‌توان در جامعه ایران به این شرح خلاصه کرد:

۱. جدایی مناطق وسیعی از سرزمین ایران و محدودیت شدید اراضی کشور؛
۲. نفوذ سیاسی بیگانه و کسب حق کاپیتولاسیون برای اولین بار در تاریخ ایران؛
۳. نفوذ روسیه و انگلیس در بالاترین مرجع تصمیم‌گیری ایران، یعنی شاه و دربار؛
۴. تبدیل شدن کشور، به میدان رقابت سیاسی اقتصادی و نظامی بیگانه؛
۵. تام‌الاختیار شدن سفرای روس و انگلیس در ایران؛
۶. محکومیت به پرداخت غرامت جنگی در عین مدافع بودن ایران در این جنگ‌ها؛
۷. اثرات کلی شکست‌ها بر اقتصاد ایران که از ریشه‌های مهم عقب ماندگی محسوب می‌شود؛
۸. به وجود آمدن روحیه خودکم‌بینی دولت و ملت ایران در برابر دول بیگانه؛
۹. بی‌اعتبار شدن ایران در بین دول و ملت‌های خارجی؛
۱۰. وجود موارد فوق، به مدت طولانی و با شدت و ضعف تا انقلاب اسلامی.

رهبری انقلاب اسلامی ایران در دفاع مقدس (۱۳۶۷ - ۱۳۵۹)

جنگ ایران و عراق، یکی از طولانی‌ترین و خونین‌ترین جنگ‌های پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود. این جنگ صرف‌نظر از جنبه‌های گوناگون و چرایی آغاز آن، در تاریخ دویست ساله ایران، از آن جهت مهم است که توانست به روندی که از اول حکومت قاجاریه در محدودیت ارضی ایران و نفوذ سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ... بیگانه در کشور آغاز شده بود، پایان دهد. دلایل و شواهد عینی، اثبات می‌کند که این، یک جنگ نابرابر به تمام معنا بود؛ اما نتیجه این جنگ مورد خواست کشور مهاجم و حامیانش نبود و دولت عراق در پایان جنگ، هیچ دست‌آورد قابل عرضه‌ای برای مردمش نداشت. گرچه اختلاف ارضی ایران و عراق سابقه‌ای طولانی داشت، اما هجوم عراق در این زمان خاص به دلایل عقیدتی سیاسی بود. این اقدام، با اهداف کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ، همسو شده بود و عراق با اطمینان کامل از کسب پیروزی در مدتی کوتاه، تهاجم را آغاز کرد. اهداف حمله عراق به ایران را می‌توان در سه محور اساسی خلاصه کرد. بنا به افعال و اقوال مقامات

عراقی درطول جنگ، این کشور برای دستیابی به سه هدف عمده، جنگ را آغاز کرد: اول، تصرف اروندرود و جزایر سه گانه؛ دوم جدایی استان خوزستان از ایران (که این هدف از کودتای حزب بعث در عراق دنبال می شد) و سرانجام، تجزیه ایران و سقوط نظام مردمی آن. این اهداف توسط دولت آمریکا، در دیدار صدام حسین با برژینسکی (در تابستان سال ۵۹) مهر تأیید خورده بود. کیسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا، پیش بینی می کرد که جنگ ظرف ۱۰ روز با پیروزی عراق خاتمه می یابد. (روزنامه جمهوری اسلامی ۵۹/۷/۱۲)

اگر اهداف اول و دوم عراق محقق می شد، هدف سوم عراق یعنی تجزیه ایران نیز محقق می شد؛ زیرا علاوه بر جدایی خوزستان و قطع شاهرگ اقتصادی ایران، حالت روانی جدایی از مرکز، در مناطق دیگر ایران نیز فراهم می شد. اما عامل اساسی که عراق در محاسباتش لحاظ نکرده بود، قدرت رهبری ایران در برانگیختن مردم برای دفاع، فرمان پذیری مردم از رهبری و شور انقلابی فوق العاده این ملت بود. جنگ ایران و عراق را، می توان مرحله دوم انقلاب اسلامی و مکمل روند انقلاب دانست. با توجه به نقش اساسی رهبری در پیروزی انقلاب اسلامی و ارتباط جنگ و انقلاب با هم، جنگ وجهه ای به شدت مذهبی داشت. از این رو، با دیگر جنگ های معمول، متفاوت بود. تفاوت در کمیت و کیفیت نیروها، تفاوت در اهداف، اصل شهادت طلبی و پیروزی را در قالب ظاهری آن ندیدن و بسیاری موارد دیگر که در این جنگ از ابداعات محسوب می شد، باعث شده بود که صحنه هایی در طول جنگ به وجود آید که در جنگ های معمولی کمتر دیده می شود.

در این بخش، تلاش می شود از لابه لای سخنان امام علیه السلام، به عنوان رهبر انقلاب و فرمانده کل نیروهای مسلح، اندیشه های دفاعی ایشان را استخراج کرده و به تبیین آن بپردازیم. راهکارهای دفاعی امام در جنگ با عراق، در چهار بند قابل ذکر است:

۱. پیوند دفاع با دین؛
۲. اعلام دفاع عمومی؛
۳. متکی نبودن به قدرت های خارجی؛
۴. سعی در خنثی کردن تحرکات سیاسی دشمن، به موازات دفاع نظامی.

۱. پیوند دفاع با دین

ایدئولوژی در قالب های مختلف، در موفقیت نظام های سیاسی نقش اساسی دارد. اما این رهبری سیاسی است که تشخیص می دهد در چه موقعیتی، تکیه بر چه نوع ایدئولوژی، می تواند در موفقیت دفاع مؤثر باشد. جنگ ایران و عراق با توجه به پیام جهان شمول انقلاب اسلامی، در نفی وضع موجود نظام بین الملل، یک جنگ عقیدتی هم محسوب می شد که در آن دفاع از سرزمین ایران و دفاع از آرمان انقلاب، با توجه به اینکه «دفاع از بلاد مسلمین از دفاع های مقدس محسوب می شود» (بی نا، ۱۳۶۸: ۲۸) تفکیک ناپذیر بود. از این رو، با شناختی که رهبری سیاسی از شرایط خاص کشور و جنگ داشت، با تکلیف دانستن دفاع و تقدس بخشیدن

دینی به آن، ارزش دفاع، را بر قله دیگر ارزش‌ها نشانده. هنگامی که دفاع، رنگ و صبغه دینی به خود می‌گیرد، در اجرای آن نیز حالت تکلیف پیش می‌آید. در این حالت، نیروی مدافع پیش از آنکه به فکر حفظ جان خود باشد، به ادای تکلیف می‌اندیشد. این تفکر که بسیاری از خلأها را پر می‌کند، در جنگ با عراق از هر عاملی پررنگ‌تر بود. رهبر انقلاب رسماً حفظ اسلام و جمهوری اسلامی را بزرگ‌ترین تکلیف اسلامی می‌داند. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۵۰) از این رو، رهبری سیاسی کشور در مقطع جنگ با عراق با نگاهی همه جانبه (از زاویه دین به مقوله دفاع با بسیج عمومی)، توانست در برابر مشکلات ایستاده و علاوه بر حفظ ایدئولوژی انقلاب، تمامیت ارضی کشور را پس از دویست سال حفظ کند.

۲. اعلام دفاع عمومی

دفاع عمومی با راهکار نخست (پیوند دفاع با دین)، رابطه اساسی دارد؛ زیرا همان طور که دین امری عمومی است، دفاع از آن نیز مشارکت همه افراد ملت را می‌طلبد. نظر به اینکه در آغاز جنگ ایران و عراق قوای منظم کشور ظرفیت لازم دفاعی را نداشتند، نیاز به یک بسیج مردمی، به شدت احساس می‌شد و رهبری سیاسی کشور توانست به خوبی از عهده آن برآید. نوع نگاه امام علیه السلام به حکومت و مردم (که حکومت را خادم ملت می‌دانست)، باعث می‌شد که دفاع از جامعه و حکومت نیز به عموم مردم واگذار شود. از این رو، اصل دفاع همگانی به عنوان بهترین راه ممکن (در جنگ با عراق)، توسط رهبری سیاسی کشور برگزیده شد؛ اصلی که یکی از متغیرهای مهم حفظ تمامیت ارضی کشور بود.

۳. متکی نبودن به قدرت‌های خارجی

سومین راهبرد دفاعی امام، متکی نبودن به قدرت‌های خارجی است. کمک‌های خارجی که شامل اتحادهای سیاسی، کمک‌های نظامی و تبلیغی بودند، هیچ نقشی در دفاع مردم ایران نداشتند؛ زیرا سیاست رهبری انقلاب (با توجه به مفاهیم اسلامی و با تجربه تاریخی ایران) متکی نبودن به خارج بود و از سوی دیگر ماهیت انقلاب اسلامی، مخالف نظم موجود جهانی بود. بنابراین همه قدرت‌های موجود جهانی و منطقه‌ای، منافع خود را در ضدیت با آن می‌دیدند. چراکه انقلاب ایران پدیده‌ای جدید بود که قدرت‌های بزرگ با ناباوری همراه با خصومت، به آن می‌نگریستند. این مسائل، برای رهبری سیاسی ایران روشن و قابل پیش‌بینی بود. در نتیجه، در نبرد با دشمن خارجی نیز راهکار اتکا به قدرت ملی و مذهبی، اصل قرار داده شد. از نظر رهبری انقلاب، اتخاذ این استراتژی، برای ملت ایران موفقیتی بزرگ محسوب می‌شد. ایشان در این باره فرمودند: «خدا را سپاس می‌گوییم که منت هیچ ابرقدرتی در جنگ به گردن ما نیست و مردم با استعانت از خدا، یکه و تنها و مظلومانه، بر مشکلات ... فائق آمدند. (امام خمینی، ۱۳۷۰: ۲۵۰ - ۲۱۹) در جنگ با عراق، رهبری سیاسی ایران نه به کمک خارجی چشم دوخت و نه به مذاکرات سیاسی پس از اشغال و آتش‌بس، دل خوش کرد؛ بلکه با تکیه بر امکانات مادی و معنوی داخلی، توانست سرافراز از جنگ بیرون بیاید.

۴. استفاده از تاکتیک جنگ روانی، به موازات دفاع نظامی

در طول جنگ، شعار جنگ طلب بودن ایران و صلح طلبی عراق، بارها مطرح شد. رسانه های غرب به موازات کمک های اطلاعاتی، نظامی و سیاسی و اقتصادی دولت هایشان، ایران را از لحاظ تبلیغی تحت فشار قرار می دادند. در مقابل، رهبری انقلاب با توضیح انواع صلح و روشن کردن صلح مورد نظر عراق و حامیانش و تأکید بر یک صلح شرافتمندانه از سوی ایران، بارها خطر دولت عراق و شخص صدام حسین را برای منطقه گوشزد کرد. پیشنهادات آتش بس در سال اول جنگ و نیز طی سال های بعد چندین بار مطرح شد، اما رهبری ایران هرگونه آتش بس را تا زمان وجود حتی یک سرباز عراقی در خاک ایران، رد کرد. پیشنهادات آتش بس که نوعی هجوم سیاسی محسوب می شد، در سال نخست جنگ عمدتاً اشاره ای به اشغال ایران و لزوم تخلیه آن نداشت و پس از بیرون راندن ارتش عراق نیز پیشنهادهای آتش بس، تداوم صلح را تضمین نمی کرد. در واقع، با رد این درخواست ها، رهبری سیاسی ایران به یک صلح واقعی و شرافتمندانه می اندیشید.

مقایسه قوای مسلح ایران و عراق، در طول جنگ

معمولاً در جنگ های متعارف و کلاسیک، برابری نیروها و تجهیزات مدنظر قرار می گیرد، اما از آغاز تا پایان جنگ ایران و عراق، از لحاظ کیفیت هیچ مناسبتی بین آموزش ها، تسلیحات و تجهیزات هوایی و زمینی و تعداد نیروها وجود نداشت. تعداد نیروهای دو طرف، با توجه به آمارهای موجود از اول جنگ، اواسط جنگ و آخر جنگ به ترتیب تقریباً سه به یک، دو به یک و چهار به یک به نفع عراق بود. به عنوان مثال، در بزرگ ترین عملیات ایران (فتح خرمشهر) که پیروزی عظیمی را به دنبال داشت، مجموع نیروهای عمل کننده ایران در مقایسه با مجموع نیروهای عراقی در قالب پیاده، زرهی، توپخانه و ... کمتر از نصف نیروی دشمن بود. در جنگ کلاسیک، نیروهای حمله کننده، از لحاظ تجهیزات و نفرات باید دو برابر مدافع باشند، اما این قاعده در جنگ ایران و عراق بالعکس بود؛ به عنوان نمونه، در عملیات شرق بصره (کر بلائی ۵) در مقابل ۳۰ یگان حمله کننده ایران، ۱۳۰ یگان دشمن (تیپ لشکر) به کار گرفته شده بود (اردستانی، ۱۳۷۸: ۸۰) در طول جنگ، ایران از دریافت تانک و هواپیما محروم بود و سلاح های سبک و متوسط را به قیمت گزاف تهیه می کرد. عراق در طول جنگ، با هزینه کشورهای عربی و یا با وام های بلندمدت کشورهای غربی، ده ها میلیارد دلار سلاح خریداری کرد.

نتایج و سرانجام جنگ ایران و عراق

جنگ با پیشروی سریع ارتش عراق آغاز شد و به قول مقامات عراقی به اندازه دو برابر خاک لبنان، از اراضی ایران به اشغال درآمد. (همان: ۸۸) اما با توجه به شور انقلابی ملت ایران و راهکارهای برگزیده شده توسط رهبری انقلاب، عراق موفق به اشغال کامل خوزستان نشد و درخواست آتش بس بدون عقب نشینی مورد پذیرش ایران واقع نشد. در اینجا اشاره به اهداف دو طرف در جنگ ضروری به نظر می رسد. اولویت های

سه‌گانه عراق به ترتیب، تصرف اروند و انتزاع خوزستان و نهایتاً تجزیه ایران و سقوط نظام انقلابی آن بود. در مقابل، اهداف ایران را نیز می‌توانیم در سه زمینه اولویت‌بندی کنیم. اولویت نخست، حفظ تمامیت ارضی؛ اولویت دوم، دریافت غرامت و شناسایی متجاوز و اولویت سوم، حذف صدام و انتقال قدرت به مردم عراق بود. اما با توجه به حمایت‌های بی‌دریغ حامیان بغداد، توانایی ارتش این کشور در سال‌های پایانی جنگ، به چهار برابر روزهای اول جنگ رسیده و از طرفی معلوم شد که استکبار جهانی، امتیازی بیش از آنچه که در قطعنامه ۵۹۸ آمده است به ایران نخواهد داد؛ لذا ایران با پذیرش قطعنامه از اولویت سوم عدول کرد. ذکر این نکته لازم است که این قطعنامه نیز، نتیجه رزم ایرانیان در عملیات شرق بصره بود. در حالی که آمریکا به طور پراکنده در کنار عراق وارد جنگ شده بود، قطعنامه پذیرفته شد و با بسیج عمومی روزهای آخر جنگ، تهاجم مجدد عراق در غرب و جنوب ناکام ماند. در نتیجه، آتش‌بس برقرار شد و در مذاکرات سیاسی دوساله بعد از آتش‌بس نیز، عراق چیزی به دست نیاورد. عراق با کسب اطمینان از اینکه در مذاکرات سیاسی چیزی به دست نخواهد آورد و با اطلاع از نتیجه تجدید جنگ، سرانجام با نامه‌نگاری مستقیم، معاهده الجزایر را پذیرفت.

بنابراین، عراق هیچ یک از اولویت‌های سه‌گانه خود را به دست نیاورد؛ اما اولویت اول ایران صددرصد محقق شد و با متجاوز شناختن عراق توسط دبیر کل سازمان ملل،^۱ بخشی از اولویت دوم نیز تأمین شد. اما مسئله غرامت، به علت نداشتن ضمانت لازم از سوی ایران، هنوز معلق مانده است.

گفته می‌شود که جنگ، اغلب اعتقادات را از بین می‌برد و گاهی آنها را مستحکم می‌کند. (بول، ۱۳۷۴: ۱۱۰) فاتح، عمدتاً در اعتقادات خود پایدارتر می‌شود؛ زیرا آنها را عامل پیروزی می‌داند (همان)؛ و سستی اعتقادات زمانی است که جامعه‌ای شکست خورده و به بن‌بست رسیده باشد. ایران پس از جنگ با عراق، مقتدرتر از همیشه در صحنه جهانی درخشید و نه تنها از اصول خود عقب‌نشینی نکرد، بلکه چند ماه پس از پایان جنگ، رهبر انقلاب در یک پیام تاریخی، رهبر بلوک شرق را به خداشناسی، دوری از غرب و ... دعوت کرد. نمونه دیگری از مبارزه با فرهنگ غربی، فتوای تاریخی امام‌علیه السلام علیه سلمان رشدی (نویسنده کتاب آیات شیطانی) بود. طبیعی است که یک کشور شکست‌خورده (از لحاظ نظامی و ایدئولوژیکی)، نمی‌تواند چنین حرکت‌های جهانی انجام دهد. بنابراین، با توجه به بحث به عمل آمده دستاوردهای دیگر جنگ را در چند محور می‌توان برشمرد.

۱. در پایان دفاع مقدس (به عنوان بزرگ‌ترین هدف به دست آمده) تمامیت ارضی کشور حفظ شد و قرارداد الجزایر که بهانه آغاز جنگ بود، تثبیت گردید؛

۲. ایران به رغم هشت سال جنگ، هیچ تعهد سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی خارجی نداشت؛

۳. هیچ معاهده‌ای، خلاف خواست ملت ایران به کشور تحمیل نشد؛

۱. دبیر کل سازمان ملل در آن تاریخ خاویر پرز دکوئیار بود که در تاریخ نهم دسامبر ۱۹۹۱ برابر با هجدهم آذر ۱۳۷۰، گزارش خود را مبنی بر متجاوز بودن عراق در جنگ تحمیلی به شورای امنیت تقدیم کرد.

۴. با دفع هجوم عراق و حفظ سرزمین ایران، در طول ۲۰۰ سال گذشته، برای نخستین بار روحیه اعتماد به نفس در همه زمینه‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی بین ایرانیان زنده شد و شکافی که در این زمینه‌ها در تاریخ ایران به وجود آمده بود ترمیم شد و این بزرگ‌ترین دستاورد سیاسی جنگ بود.

۵. دولت عراق در نامه‌ای رسمی، مجدداً معاهده الجزایر را پذیرفت و سرانجام حقانیت ایران در مجامع جهانی به همگان روشن شد. بدون شک وجهه جهانی ایران، در پایان جنگ با اوایل جنگ قابل مقایسه نبود؛ زیرا دفاع هشت‌ساله علاوه بر اثبات حقانیت ایران، چهره جدیدی از ایرانیان ترسیم کرده بود.

نتیجه

هدف این نوشتار، بررسی نقش رهبری سیاسی در جنگ‌ها بود و تأکید بر این مسئله که در صورت به وجود آمدن یک درگیری نظامی بین دو یا چند کشور، صرف نظر از وجود متغیرهای دیگری که در دفاع مؤثر است، راهکارهای اصلی (تقریباً مشابهی برای همه جوامع) وجود دارد که در صورت به کارگیری صحیح آنها، رهبری سیاسی می‌تواند در حصول اهداف سیاسی نقش اساسی داشته باشد.

برای سنجش این فرضیه، چهار جنگ مهم دویست سال اخیر ایران بررسی شد و همان طور که مشاهده شد، دلایل عمده شکست ایران در سه جنگ زمان قاجار، نه ضعف نظامی کشور و نه قدرت فوق‌العاده نظامی طرف‌های درگیر با ایران بود، بلکه مشکل اساسی را باید در ساختار رهبری سیاسی کشور جست‌وجو کرد. توجه نکردن به قدرت ملی کشور، چشم داشت دائم به یاری بیگانه و کسانی که سیاست و منافع ملی خود را دنبال می‌کردند، اتحادها و ائتلاف‌های بدون برنامه و مطالعه، قدرت‌پرستی و خودخواهی دربار، ناآگاهی از اوضاع جهانی، عدم حمایت جدی از نیروهای در حال جنگ و رها کردن جنگ بعد از پیروزی‌های مقطعی و فصول سرد سال، بدون یک دستاورد اساسی، امارت و حکومت دادن به افرادی که با دشمن همکاری کرده بودند، خوشگذرانی و عیاشی، ترس و بیم از دست زدن به اعمال متهورانه، پر و بال دادن به عناصر ناکارآمد، کشور را ملک مطلق خود دانستن، بهره‌گیری نکردن از شور مذهبی مردم به رغم دو بار اعلام جهاد و ... از خصوصیات رهبری سیاسی ایران در این سه جنگ بوده است.

این مسائل و مشکلات، در جنگ‌های ایران و انگلیس اثری بیش از پیش (حتی بر نیروهای نظامی) دارد. یعنی اگر در طول جنگ‌های ایران و روس پیروزی در میدان جنگ عمدتاً با ایران است و نتیجه آن در صحنه سیاسی از دست می‌رود، در جنگ با انگلیس وضعیت سیاسی چنان اثری بر اوضاع نظامی می‌گذارد که اصولاً مقاومتی شکل نمی‌گیرد. در حالی که از لحاظ تعداد نفرات و تجهیزات، ایران در برابر نیروهای انگلیس به مراتب وضعیتی بهتر از سابق دارد و نیروهای درگیر، نسبت حداقل چهار به یک به نفع ایران دارند. این در حالی است که کمی مسامحه سیاسی در امضای معاهده پاریس، انگلیس را در هند و ایران در یک تنگناي شدید قرار می‌داد. گذشته از این، تصرف مناطقی چون بوشهر، اهواز، برازجان و خرمشهر، از لحاظ نظامی هیچ توجیهی ندارد.

با نگاهی بر اوضاع ایران در زمان جنگ با عراق، در می‌یابیم که ثبات سیاسی در ایران وجود ندارد، نیروهای مسلح آمادگی لازم را ندارند و جامعه جهانی حامی عراق است و در مقابل، عراق با مشکل خاصی در داخل و خارج مواجه نیست. سلاح‌های ارتش این کشور از سوی همه منابع موجود جهان تغذیه می‌شود و با اطمینان از پیروزی، وارد نبرد می‌شود. اما پس از مدتی متوقف شده و سرانجام با فراز و فرود فراوان، پس از ۸ سال جنگ، به نقطه عزیمت خود، معاهده الجزایر باز می‌گردد؛ در حالی که در اوایل جنگ، عراق به اعتراف خود، بیش از بیست هزار کیلومتر مربع از خاک ایران را اشغال کرده بود. در این مقطع، رهبری انقلاب اسلامی ایران (با برخورداری از جایگاه مرجعیت دینی) با اصولی که در جنگ‌های معمول کمتر مشاهده می‌شود به هدایت جنگ پرداخت و همان طور که اشاره شد، برای نخستین بار در دویست سال گذشته، تمامیت ارضی کشور حفظ شد. همچنین آثار و نتایج سیاسی روانی جنگ‌های پیشین از بین رفت و آن برش تاریخی که در زمان قاجار به وجود آمده بود، ترمیم شد و ایران به جایگاه واقعی خود در جهان نزدیک‌تر شد. امروزه، ملت ایران پس از پشت سر گذاشتن انقلاب و جنگ و بازسازی، و با عدم عقب‌نشینی از اصول انقلاب، به یک مرکز مهم فکری و ایدئولوژیکی تبدیل شده است. و اکنون در جریان انقلاب‌های اسلامی منطقه خاورمیانه یکی از الگوهای مهم ملت‌های اسلامی است.

منابع و مأخذ

۱. اردستانی، حسین، ۱۳۷۸، *جنگ ایران و عراق رویارویی استراتژی‌ها*، تهران، دافسون.
۲. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۴۶، *تاریخ مفصل ایران*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، خیام.
۳. امام خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۰، *صحیفه نور*، ج ۱۷ و ۱۴، تهران، ارشاد، چ دوم.
۴. باقری کبوق، علی، ۱۳۷۵، *کلیات و مبانی استراتژیک جنگ*، تهران، مرکز نشر بین‌الملل.
۵. بختیاری، مسعود و نصرت‌الله معین‌پور، ۱۳۷۳، *ارتش جمهوری اسلامی ایران در هشت سال دفاع مقدس*، ج ۴، تهران، عقیدتی سیاسی ارتش.
۶. بول، گاستون، ۱۳۷۴، *جامعه‌شناسی جنگ*، ترجمه هوشنگ فرهیخته، تهران، علمی فرهنگی، چ دوم.
۷. بی‌نا، ۱۳۶۸، *حماسه و مقاومت*، تهران، معاونت فرهنگی ستاد فرماندهی کل قوا.
۸. داد، گرنی، ۱۳۷۳، *لشکرکشی انگلیس به جنوب ایران*، ترجمه حسین زنگنه، بوشهر، کنگره هشتادمین سالگرد شهادت رئیس‌علی دلواری.
۹. دوردیان، محمد، «بررسی اجتناب‌ناپذیری جنگ ایران و عراق»، *روزنامه جمهوری اسلامی*، ۷۷/۷/۱۲.
۱۰. شمیم، علی‌اصغر، ۱۳۷۵، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، مدبر، چ هفتم.
۱۱. طباطبایی مجد، غلامرضا، بی‌تا، *معاهدات و قرار دادهای ایران در زمان قاجار*، بی‌جا، بی‌نا.

۱۲. فراشبندی، علیمراد، بی‌تا، *جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳*، تهران، پیام.
۱۳. قوزانلو، جمیل، ۱۳۱۵، *جنگ ده ساله ایران و روسیه*، تهران، چاپخانه مرکزی.
۱۴. کرمی، جهانگیر، ۱۳۷۷، «جنگ مردمی در اندیشه کلان‌زیتس»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، شماره ۲۲.
۱۵. کسروی، احمد، ۱۳۲۶، *تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان*، تهران، گوتنبرگ، چ دوم.
۱۶. کلی، جی. بی، ۱۳۷۳، *هجوم انگلیس به ایران*، ترجمه حسین زنگنه، بوشهر، کنگره هشتادمین سالگرد شهادت رییس علی دلواری.
۱۷. وقایع نگار، میرزا محمد صادق، ۱۳۷۴، *آهنگ سروش*، به کوشش حسین آذر، تهران، نشر مصحح.
۱۸. وکیلان، منوچهر، ۱۳۶۲، *امام، جنگ، شهادت*، تهران، یاسر.
۱۹. ولایتی، علی‌اکبر، *تاریخ سیاسی جنگ ایران و عراق*.
۲۰. هنت، کپتن، ۱۳۲۷، *جنگ ایران و انگلیس*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، شرکت سهامی چاپ.
21. Gary-N.Y.Yuki, "Leadership in Organization ppentice: Hall International Incp5, Gary A. Yuki" *State University of New York*, Published 12/31/2008.
22. Islam, Politics, and Social Movements (Comparativ Studies on Muslim Societies) by Edmund Burke III and Ira M. Lapidus (Mar 21, 1990).